

بررسی

در مغاک امر ملی و جهان‌وطن

● چند سالی است در همه دنیا مردم به رگ و ریشه‌شان بازمی‌گردند و بسیاری به آن می‌نازند و چه چیز از این بهتر برای نهادهای قدرت و ملت– دولت‌ها؟ برخی از ریشه فرانسوی دم می‌زنند، برخی از روسی و آلمانی و آمریکایی و عسدهای از کوروش و داریوش و تبار پارسی، برخی دیگر نیز به پس‌زمینه کاتولیک یا بودایی و … می‌نازنند. اوضاع به‌گونه‌ای است که انکار نیازی نیست بدانیم چه کسی هستیم، ولی همین که خود را متعلق به ریشه‌های ملی و … خاصی بدانیم، کلیات می‌کند. اکنون بر کسی پوشیده نیست که بحران ارزش‌ها و فروپاشی افراد به نقطه‌ای رسیده که دیگر نمی‌دانیم چه هستیم و ازاین‌رو برای حفظ نشانی از شخصیت خودمان تمام تلاشمان را می‌کنیم تا زیر بزرگ‌ترین و واپسگرایانه‌ترین مخرج مشترک پناه بگیریم و پنهان شویم؛ این مخرج مشترک چیزی نیست جز ریشه‌های ملی و کیش و نیاکانمان؛ «کین‌توزی و نفرت از دیگرانی که از تبار من نیستند و از حیث شخصی، اقتصادی و فرهنگی به من اهانت می‌کنند؛ به این ترتیب به جمع خودی‌ها بازمی‌گردم و به مخرج مشترکی کهن– و آغابین جنگ می‌زنم». ژولیا کریستوا در کتاب «ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی» این گرایش به جریان ریشه‌ها را واکنشی کین‌توزانه می‌داند. کریستوا، فیلسوف، منتقد ادبی، روان‌کاو، فمینیست و رمان‌نویس معاصر است. او بعد از انتشار نخستین کتابش، در سال ۱۹۶۹ تأثیر زیادی در تحلیل انتقادی، نظریه فرهنگ و فمینیسم گذاشت. آثار او شامل کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری درباره نشانه‌شناسی، بینامتنیت و آلوده‌انگاری (abjection) در حوزه‌های زبان‌شناسی، نظریه ادبی و نقد، روان‌کاوی، زندگی‌نامه‌نویسی و خودزندگی‌نامه‌نویسی، تحلیل سیاسی و فرهنگی، هنر و تاریخ هنر می‌شود. او را یکی از پیشگامان ساختارگرایی نیز می‌دانند. همچنین کارهای او جایزه مهمی در اندیشه پساساختارگرایی دارد. کریستوا خود را نماینده گرایشی می‌داند که آن را گونه‌ای نادر و کمیاب می‌نامد، گونه‌ای که در روزگار ملی‌گرایی احیاشده شاید حتی در آستانه انقراض قرار دارد؛ او خود را یک جهان‌وطن می‌داند، بنابراین در کتاب حاضر از موضع فیلسوفی جهان‌وطن و درعین‌حال «غریبه‌ای ممتاز» به بررسی مفهوم کلی یگانگی و دیگربودگی می‌پردازد. او ملت را ورای گذشون مرزا و ادغام‌های اقتصادی و حتی سیاسی که در اروپا و سراسر جهان روی می‌دهد، موجودی پایدار و البته تغییرپذیر می‌داند و تأکید دارد همواره باید چنین باشد. او که خود در فرانسه شهروندی خارجی محسوب می‌شود، با اشاره به وضعیت مهاجران در اروپا و از طریق واکاوی وضعیت بیگانگی در تاریخ فکری– الهیاتی غرب، در پی رسیدن به ایده‌ای پویا از ملی‌گرایی است که مبتنی است بر مفهوم «روح کلی» منتسکو. کریستوا کلید شناخت و یافتن وجه مشترک تفاوت‌های قومی، دینی، اجتماعی و سیاسی را در مفهوم روح کلی منتسکو می‌داند. به‌شکل قابل‌توجهی اروپا را اولین گام در مسیر ملتی از بیگانه‌ها و جهانی متشکل از ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی می‌داند. موضع کریستوا از سویی بر فرض وجود ازلی غرابتی درونی در سوزه الیاتی بنا دارد و از سویی دیگر می‌کوشد میان دو حد افراطی ملت‌پرستی سرخستانه و ملت‌گزیزی سرخوشانه حد میانه‌ای بیابد.

این کتاب شامل سه جستار است: «ملت فردا چگونه ملتی است»، «نامه‌ای سرگشاده به آرم ملت‌زیر»، و «ملت و کلمه». مفهومی که این مقالات را به هم پیوند می‌دهد، مفهوم «بیگانگی» است. این مفهوم طری ربع قرن گذشته، از زمانی که کریستوا زادگاهش بلغارستان را به قصد پاریس ترک می‌کند، با او همراه بوده است. کریستوا مؤلفه‌های بنیادین روان انسانی را از منظر تاریخی، دینی، جامعه‌شناختی، روان‌کاوانه و ادبی بررسی می‌کند. او حق خارجی‌ها برای ادغام‌شدن، حق مشارکت در یک ملت را قراردادی، تحولی و فرهنگی می‌داند. او تأکید دارد در میان بیگانگی که جنگلی از ملت‌پرست درونمان و نسبت به دیگران) ایده فرانسوی ملت‌پرست از مونتسکیو وام می‌گیرد، تقویت می‌شود. در نظر او گرچه این ایده آسیب‌پذیر است، شانس آزادی خاصی در دل خود دارد. اگرچه در این جستارها واژه‌های غریب، بیگانگی یا غریبه به‌ندرت دیده می‌شوند، بااین‌حال مفهوم «دیگربودگی» همواره حضور دارد. پس از آن، مفاهیم «بیگانه» و «دیگری» در هم ادغام می‌شوند و در بیگانه یا خودمان در نهایت بر بیگانه درون تأکید می‌شود، دیگری در درون موجودی واحد. تا تمام این اوصاف، ایده‌ای که کریستوا از مونتسکیو وام می‌گیرد و خود را بسیار به آن پایبند می‌داند، به‌شدت مبتدل و وابسته به بانی وضع موجود به نظر می‌رسد؛ یعنی ملت– دولت‌ها و اگر چه نه از بلاغت کم دارد و نه از اسباب اقناع برای عموم، بعید است با پافشاری بر اشتی امر ملی و جهان‌وطنی بی‌آنکه خدشه‌ای بر مرزهای ملی بیفتد، بتوان افقی راه‌ی‌بخش برای مردم جهان، به‌ویژه آوارگان تصور کرد.

ملت‌های بدون ملی‌گرایی
ژولیا کریستوا
ترجمه: مهرداد پارسا
ناشر: شون
قیمت ۷۰۰۰ تومان

جلد کتاب

جلد کتاب



وضعیت در حوضه مدیترانه همچنان بدتر می‌شود: گورستانی توده‌ای که تاحدی سربوسی است بر حقیقت جاری هر روز، و نیز دولت‌هایی که روش‌های مختلف حذف مردم را وضع می‌کنند یا با آن‌ها کنار می‌آیند. بی‌شک تاریخ از این شیوه‌ها به‌عنوان جنایت یاد خواهد کرد. در میان این دو می‌توان ابتکار عمل‌هایی هم دید که تجسم تلاش‌های «جامعه مدنی» در ایجاد همبستگی است: پناهگاه‌های شهری، «قاچاقچیان انسانیت»، کشتی‌های نجات که به خاطر خصومت مراکز دولتی مدام درگیر بازی موش و گریه‌اند.

این وضعیت در جهان منحصر به فرد نیست، اما برای ما شهروندان اروپایی معنا و فوریتی خاص دارد. این وضعیت ایجاب می‌کند ساختار قانون بین‌الملل برای به رسمیت شناختن مهمان‌نوازی به‌عنوان یک «حق بنیادی» تغییر و تعهداتی را بر دولت‌ها تحمیل کند که دست‌کم به اندازه اعلامیه‌های بزرگ دوران بعد از جنگ نفوذ و قدرت داشته باشند (۱۹۴۵، ۱۹۴۸، ۱۹۵۱). بنابراین حتما باید در این خصوص صحبت کرد.

اول این‌س که: از چه کسی صحبت می‌کنیم؟ از «پناهجویان»، «مهاجران»، یا از مقوله‌ای دیگر که شامل هر دو می‌شود؟ چنان‌که می‌دانیم این دسته‌بندی‌ها هم در بطن رویه‌های دولتی‌اند و هم در دل اعتراض‌هایی که به همین رویه‌های دولتی می‌شود. اما ورای همه این‌ها، آن نوع حق‌هایی که بر آن‌ها صحه می‌گذاریم و نیز توصیفی که از محروم‌کردن مردم از این حقوق ارائه می‌کنیم، بستگی دارد به اینکه چگونه انسان‌ها را به دسته‌ها تقسیم می‌کنیم، انسان‌هایی که باید محافظت یا محدود شوند.

اصطلاحی که من در نظر دارم «آواره» (Roamer) است. چون مرا وا می‌دارد از آوارگی مهاجران بگویم یا از پدیده مهاجرت (migrancy) و نه مهاجرت. قانون بین‌المللی مهمان‌نوازی حتما باید به آواره‌های جامعه جهانی‌شده ما بپردازد و درباره سرشت آوارگی مهاجران بیندیشد، مشخصا چون هر جا که می‌روند خشونت علیه آنان تشدید می‌شود. چندین استدلال پشت این نگاه هست. اول از همه، وسواس نسبت به سرکوب مهاجرت به اصطلاح غیرقانونی و وسواس نسبت به شناسایی «پناهجویان قلابی» که نتیجه‌اش شد «نقض حق پناهندگی». اگر دولت‌ها از مقوله «پناهجو» استفاده می‌کنند برای سازمان‌دهی پذیرش افرادی نیست که از ظلم و ستم زندگی سابق‌شان فراری هستند، بلکه برای مشروعیت‌زدایی از هر کسی است که معیارهای رسمی پناهجو بودن درباره او صادق نیست یا هر کسی که از عهده سوال‌های صاحب‌بند پناهندگی بر نمی‌آید.

ولی این کار ممکن نبود اگر معیارهای رسمی تا این حد محدودکننده نبودند که بخوانند حق پناهندگی را از حق جابجایی آزادانه جدا کنند و در عین حال حاکمیت دولت‌ها را به دور از هر چالشی نگه دارند. به‌علاوه، دولت‌ها شرایط جنگ‌های داخلی یا اقتصادی، دیکتاتوری یا دیکتاتورکسی و قاعده زیست‌محیطی را به امروزه جزو علل آوارگی‌اند به حساب نمی‌آورند. علاوه بر این، با انکار این واقعیت‌های آشکار و در نتیجه آسیب‌زدن به کسانی که این واقعیت‌ها را تجربه می‌کنند، دولت‌ها توده مهاجران را به «پناهجویان بی‌پناه» تبدیل می‌کنند که از اردوگاهی به اردوگاه دیگر سرگردان‌اند و تحت تعقیب، استفاده‌ها (سوآفاده‌ها) از این تمایز ما را واکاوی‌دارد تا اکنون برای یافتن راه‌حلی که در ضمن بتواند به قالب قانون درآید دوباره به این موضوع بیندیشیم.

با این حال، چنان‌که از بحث‌های حاضر برمی‌آید، این

اندیشه

فراخوانی برای یک حق بین‌المللی: حق مهمان‌نوازی

انتین بالیبار ، ترجمه: سهند ستاری



مساله می‌تواند به طرق مختلفی توجیه شود. تصور بشردوستانه تصریح می‌کند که جابجایی آزادانه به اندازه آزادی بیان یا حقوق اولیه زندانی همچون «قرار احضار» یک حق انسانی بنیادی است. از دولت‌ها انتظار می‌رود تا جای ممکن با این حق مخالفت نکنند. تصور «لیبرالی» همین الزامات را در خصوص «عبور و مرور آزاد» مردم، کالاها، سرمایه و اطلاعات ابراز می‌کند. آشکار برابری طلبانه این تصور موکدا معتقدند این عین بی‌عدالتی است که حق تغییر محل سکونت در انحصار افراد بانفوذ و خوش‌شانس باشد و از افراد فقیر و استثمارشده سلب شود. این استدلال‌ها بی‌پایه و مبنا نیستند ولی به گمانم نمی‌توانند از پس خاص‌بودگی پدیده مهاجرت در عصر می‌کنیم، بستگی دارد به اینکه چگونه انسان‌ها را به این وضعیت‌های ژورآرور خنثی می‌کنند.

کاربست دقیق مفاهیم مربوط به جابجایی، محل سکونت و پناهندگی که در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» گنجانده شده، بسیار مناسب‌تر به نظر می‌رسد: از یک سو، به دلیل منطق منسجم آن در برقراری تضایف میان حقوقی که محس هم هستند (مثلا حق مهاجرت و حق بازگشت) و از سوی دیگر، به علت توجه به جلوگیری از خلق افرادی که از هیچ حقی برخوردار نیستند یا به عنوان شخص به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

با این حال محدودیت بزرگ این تصورات ریشه در این واقعیت دارد که تابعیت ملی و حاکمیت قلمرومحور افق مطلق هر نوع اسباب محافظت از انسان‌ها را تشکیل می‌دهند. حال آنکه در وضع حاضر، نیازی مبرم وجود دارد که با اهرم قدرت‌های مشروع و به رسمیت‌شناخته‌شده بین‌المللی جلوی تصمیمات دلخواهی دولت‌ها گرفته شود. بنابراین پیشنهاد من «یک گام» فراتر رفتن از متون حقوق بشری و سخن‌گفتن از «حق مهمان‌نوازی» است، با این اصل. آواره‌ها (و کسانی که به آن‌ها کمک می‌کنند) می‌توانند اهرم فشاری داشته باشند علیه خود دولت «حاکم»، تا نگذارند شان و امنیت آنها به‌طور نظام‌مند زیر پا گذاشته شود، چنان‌که امروز شاهدیم.

با این همه، اشاره به یکی از جملات کلیدی اعلامیه سال ۱۹۴۸ ضروری است: «هرکسی در هر جایی این حق را دارد تا در برابر قانون به عنوان یک شخص به رسمیت شناخته شود» (بند ششم اعلامیه جهانی حقوق بشر). «هر جا» در دفاتر مهاجرت، هنگام کنترل‌های مرزی، در یک اردوگاه پناهجویان، و احتمالا در کف یک قایق نجات بادی شناور در سطح دریاها هم معنا می‌دهد. «هر جا» نه‌تنها شامل آن مکان‌هایی می‌شود که در آن‌ها یک مقام مسئول با تعهدات خود را اجرا کند، بلکه مکان‌هایی را هم دربرمی‌گیرد که در آن‌ها باید جلوی دولت ایستاد، چون دولت ذاتا تمایل دارد حقوق بشر را پای الزامات «هویتی» و… قربانی کند. اصل حاکم

اندیشه

فراخوانی برای یک حق بین‌المللی: حق مهمان‌نوازی

انتین بالیبار ، ترجمه: سهند ستاری

گفتار قضایی سازگار است که می‌کوشد یک خشونت وارده یا بد رفتاری را اصلاح کند. هدف نه پایان دادن به آوارگی مهاجران یا پناهندگان با یک حکم است و نه ریشه‌کن کردن عللی که به خروج و مهاجرت (exodus) آنها انجامیده. برعکس، هدف این است که جلوی سیاست دولت در تبدیل فرآیند «خروج» به فرآیند حذف که در نقاب طبقه‌بندی علل مهاجرت صورت می‌گیرد گرفته شود. قانون باید پشت مهاجرانی باشد که آواره شده‌اند و نیز پشت کسانی که به آن‌ها کمک می‌کنند تا بتوانند مقاومت کنند. شاید این دستاورد کمی باشد ولی شاید هم زیاد باشد.

چیزی به نام «حق بر مهمان‌نوازی» نداریم، چون مهمان‌نوازی یک وضع جمعی است که از دل آزادی بیرون می‌آید. این یک «مسئولیت مشترک» است (چنان‌که موری دلمس– مارتی، نظریه‌پرداز حقوقی، مطرح کرد). اما به نسبت میزان فوریت و اضطراب باید «حق مهمان‌نوازی» وجود داشته باشد؛ یک اقدام مدنی غرا. فراتر از قضیه «قانون جهان‌وطنی» که کانت، فیلسوف آلمانی، مطرح کرد و محدود است به حق سفر کردن، حق مهمان‌وازی تعمیم این هنجار بنیادی است که کانت صریحا گفته بود: «بنیاید با خارجی‌ها مثل دشمن رفتار شود». ولی، این اوضاع کاملا نتیجه سیاست‌گذاری‌های بیش از پیش «دولت» علیه مهاجرت در سرتاسر جهان است.

آواره‌ها نه یک طبقه‌اند، نه یک نژاد. آنها «انبوه خلق» (multitude) هم نیستند. مايلم بگویم آنها «بخش» سوار نوع بشر هستند، ملحق بین خشونت آواره‌شدن و خشونت سرکوب. آواره تنها «بخشی» از جمعیت جهان است (و تازه بخشی کوچک) ولی «نماینده» بسیار گویای آن، چون وضعیت او کانون تمرکز همه نابرابری‌های امروز جهان است، و چون آنچه ژاک رانسیر «بخش بی‌بخش جامعه» می‌نامد، در بطن آواره وجود دارد. به عبارت دیگر، فقدان آن حقوقی که باید بحران شود تا آواز نوع بشر دوباره با قافیه برابری سروده شود. مساله این است که آیا نوع بشر بخشی از خودش را از زهدان خود خارج می‌کند یا اینکه مطالبات بحق و عادلانه آن را در نظم سیاسی و نظام ارزش خودش ادغام می‌کند. این انتخابی پیش روی تمدن است. این دو راهی در برابر ماست.

منبع: اوین دمورکاسی
بی‌نوشت‌ها:
۱– نظام قضایی عرفی (Common law jurisdiction) نوعی نظام حقوقی است که از سال ۱۰۶۶ میلادی با دادگاه‌های انگلستان ایجاد شد. قاضی در این نظام حقوقی با طرح دعوی جدید و در مواردی که طرفین در ماهیت دعوی اختلاف دارند به جای استفاده از مواد قانونی و اصول کلی حقوقی به مقایسه عناصر دعوی مطرح‌شده با دعوی‌های رسیدگی شده قبلی و آرای‌ی که دادگاه‌ها بیشتر در مورد آن صادر کرده‌اند می‌پردازد و در صورت شباهت بین عناصر دو دعوی حکم مشابه صادر می‌کند.

۲– عدم استرداد اجباری (Non-refoulement) یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل است که طبق آن کشور پناهنده‌پذیر حق ندارد متقاضیان پناهندگی را اخراج کند یا به کشور مبدأ بازگرداند، کشوری که در آن بر اساس نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه اجتماعی خاص یا عقاید سیاسی در معرض خطر آزار و شکنجه بوده‌اند. این اصل حتی در مورد کشورهایی که عضوکنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان ۱۹۵۱ یا پروتکل ۱۹۶۷ نیستند نیز اعمال می‌شود.

۳– «بار اثبات» (burden of proof) هم در فلسفه و هم در حقوق کاربرد دارد. به طور خلاصه یعنی «هرکس مدعی حقی است باید آن را اثبات کند».

شهروندان رایش یا شهروندان تمام‌عیار و اتباع ملی یعنی شهروندان درجه دو و فاقد حقوق سیاسی تقسیم کرد. در پی این اقدامات و در کنار رشد ابعاد جنگ‌ها و ابزارهای کشتار، سیل عظیم توده‌هایی به راه افتاد که عملا تابعیت هیچ دولتی را نداشتند. این فرایند بعد از جنگ دوم تا همین امروز ادامه دارد: آوارگی میلیون‌ها نفر از مسلمانان هند که مجبور شدند بعد از تأسیس کشور پاکستان در ۱۹۴۷ به پاکستان مهاجرت کنند و میلیون‌ها هندو که کشور آنها مهاجرت کردند. در این واقعه محل زندگی ۱۸ میلیون هندو و مسلمان جابه‌جا شد که یکی از بزرگ‌ترین جابه‌جایی‌های جمعیتی در طول تاریخ است. تجزیه‌کشور پاکستان در ۱۹۷۱ نیز به آوارگی نزدیک به ۱۰ میلیون نفر از ساکنان این کشور منجر شد. آوارگی میلیون‌ها فلسطینی از سال ۱۹۴۸. آوارگی هزاران ویتنامی در جنگ ویتنام. آوارگی چند هزار نفر در دهه ۱۹۹۰ در بوسنی و کوزوو و آوارگی میلیون‌ها افغان که مهم‌ترین بخش از تاریخ پدیده آوارگی در سال‌های اخیر به حساب می‌آید. تابستان ۲۰۱۵ نیز شمار آوارگان و پناهجویان خاورمیانه شاید به بزرگ‌ترین بحران آوارگان پس از جنگ جهانی دوم بدل شد. اکنون پدیده مهاجرت غیرقانونی ایجاد و مختصاتی یافته که تحول ریشه‌ای پدیده پناهجویی را توضیح می‌دهد. پناهجویان که تا پیش از این به‌عنوان فیکوری تازه‌تأسیس مثل شرووی و ترکیه که دولت پناهندگان شبکه بین‌المللی و شهروند به عاملی تعیین‌کننده در حیات ملت–دولت‌ها و مدرن بدل شده‌اند؛ چون دولت‌های این جوامع امروز با انبوه بی‌دولت‌ها یا ناشهروندانی طرف هستند که حضور چند هزار نفری‌شان در پشت‌کیت‌های بازرسی مرزها، فضای ناشناخته‌ای را رو می‌آورد که نمی‌توان بر هیچ قلمرو سرزمینی و ملی همکنی منطق کرد. این امر ریشه در یک تناقض دارد: بشر در دوران جدید، قاعدتاً عضو نهادهی سیاسی به نام دولت است. دولت به‌اوا از این حیث که در قلمرو خونی و جغرافیایی آن به دنیا آمده، حقوقی می‌دهد؛ اما ناگهان بشری پیدا می‌شود که از بیرونی می‌آید و عضو آن نظام سیاسی نیست. شهروند هیچ ملت–دولتی نیست؛ اما حق خود را مطالبه می‌کند و می‌خواهد به‌عنوان یک انسان به رسمیت شناخته شود. از این‌رو اگر بنا باشد اعلامیه جهانی حقوق بشر را دوباره بنویسند، به گواه تاریخ، حق بشر بیش و پیش از هر چیز یعنی حق آواره.

بررسی

در ادامه نقد حقوق بشر

● جنبش موسوم به سیتواسیونیست‌ها یا موقعیت‌سازان و کتاب «جامعه نمایش» کی‌دبور در ایران کاملا شناخته‌شده است. سیتواسیونیست‌ها می‌خواستند از دویارگی و تعارض موجود میان لحظات هنری و لحظات عادی زندگی روزمره عبور کنند. رویکرد نظری و عملی جنبش سیتواسیونیستی در قبال فرهنگ، شعر و هنر به‌طورکلی بر نقد جدایی استوار است. این جنبش، فرهنگ را نه تصویر خیالی وحدت بلکه پل ارتباط و وحدت واقعی لحظات زندگی می‌داند. این‌ها را می‌توان با مسامحه خطوط کلی نظریه سیتواسیونیستی دانست که کی‌دبور در تدوین آن تنها نبود و رانول ونه‌کم از او در رد مسیر همراهی می‌کرد. بااین حال، ونه‌کم به اندازه گی‌دبور نزد خوانندگان فارسی‌زبان شناخته‌شده نیست، ونه‌کم در لسبن بلژیک به دنیا آمد. در مدرسه عالی شهر نول تدریس کرد. با ترک این نهاد آموزشی دیگر شغلی اختیار نکرد و تنها با نوشتن کتاب‌هایش و مقالاتی برای دانشنامه‌های معتبر زندگی کرد. در ۱۹۶۱ با آتیلا کنتنی، گی‌دبور و میشل برنشتاین آشنا شد. به «انترناسیونال سیتواسیونیست» پیوست و در ۱۹۷۰ از آن کناره‌گیری کرد و از آن هنگام تاکنون، به‌رغم رکود فضای فکری و عملی سیتواسیونیست‌ها، مبارزه گروهی آنها را به‌طور فزاینده ادامه داد: نقد رادیکال جامعه ضدانسانیت، عصبان علیه تخریب و شلور زندگی. او درحال‌حاضر در زادگاه خود زندگی می‌کند. ونه‌کم تاکنون کتاب‌های بسیاری نوشته است، ازجمله می‌توان به «بین‌الملل نوع بشر» اشاره کرد که در آن از آینده بشری می‌گوید، آینده‌ای که انسان با عبور از جامعه زراعی یا به جامعه تجاری گذاشته و محصول آن درحال حاضر جامعه سرمایه‌داری است. اما همین انسان می‌خواهد بر مبنای اتکا به تحقق امیال انسانی‌اش مدرنیته‌ای انسانی را محقق سازد. در ادامه همین اثر، ونه‌کم کتاب مهم دیگری دارد به نام «اعلامیه حقوق موجود انسانی» درباره «خودفرمانی زندگی چوان فراگشتن از حقوق بشر» که به تازگی با ترجمه بهروز صفدری و به همت نشر کلاغ منتشر شده است.کتاب در اواخر سال ۲۰۰۰ نوشته شده است. چنان‌که از عنوان آن پیداست، این متن نقدی تاریخی است به مضامین انتزاعی «حقوق بشر» و مطرح‌کردن مطالبات انضمامی انسان معاصر. مطالعه کتاب حاضر با توجه به ماهیت انتزاعی و نقش مغشوش‌کننده «حقوق بشر» در عرصه نظری و عملی خالی از لطف نیست. درواقع، این کتاب نقدی است بر اعلامیه حقوق بشر و آزادی‌های کالایی که نافذ آزادی‌های انسانی است، همراه با حقوقی که ونه‌کم برای آینده بشر و جهان پیشنهاد می‌دهد.

نقد‌های ونه‌کم به حقوق بشر جاری و حاکم کاملا صریح و روشن است. او، حقوق بشر را چیزی جز شکل‌های اتساعی یا المتهای ویژه‌ای از یک حق یگانه نمی‌داند، یعنی حق بقا و زنده‌ماندن که فقط با هدف کارکردن در خدمت بقای اقتصادی توتالیتر به دروغ خود را همچون حق یگانه امکان معیشت نوع انسان تحمیل کرده است. او معتقد است اگر حق بقا به کسی بخشیده شود که آن را به‌عرق عیاش‌اش به دست آورده، بیش از هر چیز مثل یک حکم تعلیقی و نوعی فرجام‌خواهی است در برابر حکم مرگی که اقتصاد علیه کسی اقامه می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآفرینی جهان می‌آفریند». بااین حال، تأکید دارد باید پذیرفت که در گذر از قرن‌ها تاریخ ناانسانی، حقوق بشر، چه به صورت تلویحا پذیرفته‌شده آن و چه به صورت آشکارا مطالبه‌شده‌اش، با اعلام ضرورت بهره‌مندشدن همگان از یک حداقل حیاتی، ضامن غریزه بقایی بوده که بدون آن زندگی ممکن نیست، «تا روزی که معلوم شد که ذوق زنده‌ماندن اگر به یک زندگی انسانی زیسته‌شده نه نبرد، به ضد خود تبدیل می‌شود». به باور ونه‌کم «حقوق بشر، که قرار است ما را از هر آنچه درصدد تجاوز به آنهاست مصون بدارد، در عمل بر حصلت سرکوبگرانه کمونیته‌ای اجتماعی صحه می‌نهد که منافع‌اش پامیال‌کننده و مخالف منافع اعضای آن است. هنگام آن فرارسیده می‌کند که در کار رشدبخشیدن به قدرت اقتصاد نباشد. در نظر او حقوق بشر نفی حقوق موجود انسانی را به شکلی ایجابی رسم می‌بخشد، چون معتقد است «انسان انتزاعی فقط تولیدکننده‌ای است به جایگزینی فردی که سرنوشت خویش را با بازآ